

# معماری اورارتو

بقلم :

پروفسور و نثرام

ترجمه

علا معلی همایون

دکتر و تاریخ روابط بینر

حکومت کشور اورارتو که

امروز در باره هنر آن صحبت میشود

ما بین قرون نهم و هفتم ق. م در

قسمتهائی از نواحی غربی آذربایجان

کنونی ایران و آناتولی شرقی

چنان قدرتی بهم زد که حتی

قدرت بزرگی مانند آشور با تمام

اهتمامش که اورارتو را ویران

نماید مجبور بود که موجودیت

این حکومت را قبول نماید

در قرن سیزدهم ق. م نام

اورارتو با شکل دیگری یعنی

«اوراواتری» در منابع آشوری

هویدا گشته بود این منبع حاکی

از آنست که سالمانا ساراول

(۱۲۴۴-۱۲۷۳ ق. م) بر علیه یکی از

کشورهای نائیری در شمال آشور

جنگیده که نام آن «اوراواتری»

بوده است .

این کشور نائیری در آن زمان مرکب از فئودال نشین‌هایی بوده در ارمنستان و غرب ایران که هنوز صورت حکومت متحد را بخود نگرفته بود. این کشورها اغلب به آشوریها باج و خراج میپرداختند و در منابع آشوری گفته شده است اسبانی که بعنوان باج و خراج برای آنها آورده میشد دارای نژاد بسیار عالی بوده اند این اسبان بخصوص از ایران غربی به آشور آورده میشدند.

در قرن نهم ق.م این کشورهای نائیری چنان بایکدیگر متحد شده بودند که پادشاه آشور سالماناسار سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق.م) بمقاومت شدید برخورد نموده بود هنگامی که او میخواست دوباره بر ضد کشورهای شمالی بجنگد و کشورمانایان در جنوب شرقی دریاچه رضائیه یعنی نواحی حسنلو، زیویه و تازندان سلیمان را تسخیر کرده و به دجله برسد کشورهای نائیری خود را تحت لوای حکومت پادشاهی بنام (آرامه) درآوردند، سالماناسار درحقیقت توانست که یکبار دیگر این کشورها را درهم گسسته و پایتخت آرامه را که در شمال غربی دریاچه وان قرار گرفته و نامش آرزاشکون بود ویران نماید ولی او نتوانست مانند سلف خود کشورهای نائیری را بکلی محو و نابود نماید. در سال ۸۳۲ ق.م سالماناسار بیکی از سرداران خود بنام «دایاناسور» دستور میدهد که بکشورهای نائیری حمله نماید ولی در مقابل پادشاه کشورهای نائیری بنام «ساردوراول» (بزبان آشوری «شردوری») مقاومت سختی نشان داده و سردار آشوری نتوانست کاری از پیش ببرد.

ساردوراولین پادشاه اورارتو است که از او يك کتیبه باقی مانده است. او مؤسس شهر توشیامیباشد که پایتخت جدید اورارتو بوده و همان وان امروزی در شرق ترکیه است در زمان پادشاهی ایسیوتین آشوری اوشینا پسر ساردوراول (۸۰۶-۸۲۳ ق.م)، اورارتو توانست قدرت خود را مستحکم نموده و کشور را توسعه دهد.

پسرایسپونی که نامش «منوآس» است تا سال ۷۹۰ ق.م حکمرانی کرد. ستونی آزاد که اکنون مابین اشنویه و رواندوز در مرز ایران و عراق حالیه

قرارداد بزبان اورارتویی و آشوری خبری را آورده است که حاکی از فتح شهر موسعیر و ساختمان يك معبد برای خدای اورارتو بنام «خالدی» میباشد. شهر موسعیر در نواحی رواندوز یعنی در حقیقت در مرکز کشور آشور قرار دارد و این شهر تا سال ۷۱۴ ق.م تحت تسلط اورارتو باقی مانده است و حتی لشکر کشی پادشاه آشور بنام «دادنی ناری سوم» (۷۸۲-۸۰۹ ق.م) بکشور مانایان و تا نواحی بحر خزر که موجب معروفیت وی گردید نتوانست در وضعیت شهر موسعیر که بدست اورارتویی ها فتح گردیده بود تغییری بدهد زیرا که اوفقاً توانسته بود که با اورارتو در جنوب شرقی تماس سطحی حاصل نماید.

قلمرو اورارتو تا اواخر قرن هشتم قبل از میلاد از طرف غرب تا رود فرات و از طرف شمال تا حدود دریاچه گوكچای و از جانب جنوب شرقی تا دریاچه ارومیه کشیده شده بود. منوآس دستور نوشتن کتیبه ای را در (تاش تپه) در نزدیکی میاندوآب داده است که حاکی از تسلط او بر کشور مانایان میباشد. پسر منوآس بنام (آرگیشتی اول) در حدود (۷۶۵-۷۹۰ ق.م) اهتمام داشت که کشور اورارتو را از جانب شرق و جنوب شرقی نیز وسعت بخشد. او مکرراً بسوی ماوراء قفقاز یعنی جنوب قفقاز تا رود کورا روی آورده و بر ضد مانایان لشکر کشی نموده بود ولی او در این لشکر کشی ها که با کشور اورارتو نیز تماس حاصل مینمود، هیچگونه موفقیت نیافت و میباید به قلمرو بارسوای که همان پارسوا میباشد و در ناحیه جنوبی دریاچه رضائیه در حدود اطراف مهاباد قرارداد آمد، این محل یکی از ایستگاههای سر راه پارس ها بسوی فارس است. تحت لوای ساردور سوم (۷۳۳-۷۶۵) اورارتو بجدا کثر وسعت خود رسید البته این وسعت بدون جنگهای متوالی امکان نداشت او دستور نوشتن کتیبه شمال شرقی نزدیک ساخالو در ساحل جنوب شرقی دریاچه سوان را داد کتیبه سکوندل در ورا و رزقان در شمال تبریز نیز از آن است. تهاجم اصلی ساردور سوم متوجه غرب بود یعنی بطرف «کمانیه و مالاتیا» کتیبه ایزدلی پیروزی پادشاه مالاتیا را بنام «شیلارواندا» خبر میدهد

این کتیبه غربی‌ترین همه کتیبه‌ای اورارتوئی بوده و در سال ۱۸۳۶ بوسیله «هلموت فن مولتکه» ارتشبد سابق آلمانی کشف شده است، سادورسوم حتی حلب را تسخیر نموده و وسعت مملکت خود را بسواحل دریای مدیترانه می‌رساند، نواحی که اورارتو در این زمان زیر تسلط داشت با نواحی که بعدها قلمرو ارمنستان قرون وسطی گردید مطابقت دارد این وضعیت یعنی تسخیر و تسلط و اشغال بوسیله آتس و شمشیر زیاد دوامی نکرد در سال ۷۴۵ ق م تیگلات پیلرز سوم به تخت سلطنت آشور نشست و بلافاصله نقاط ضعف داخلی حکومت را از بین برده و خود را مهابی جنگ با سادورسوم نمود این مبارزه در سال ۷۴۳ ق م با نابودی سادورسوم پایان رسید. توشیا پایتخت اورارتو بوسیله آشوریه محاصره شده ولی آنها نتوانستند این شهر را تسخیر نمایند. بعد از سادور سوم یک سلسله اورارتوئی جدید بحکومت میرسد و تحت لوای «روزالی اول» (۷۱۴-۷۳۰ ق م) یکی از پادشاهان این سلسله موقعیت اورارتو مستحکم میشود.

او از نمایان ساحل شرقی دریاچه رضائیه را گرفته و آذربایجان ایران یعنی در حقیقت حدود تبریز را تسخیر میکند همچنین موسعیر دوباره بدست اورارتوئی‌ها فتح میگردد.

در غرب امپراطوری اورارتو قلمرو فریگیه بود که پایتخت آن «گوردیون» است. گوردیون در ۹۳ کیلومتری غرب آنکارا قرار دارد و پادشاه آن بنام «میتا» معروف است این همان میداس یونانی دوره کلاسیک است. او همچنین یکی از دشمنان حکومت آشور بود.

اورارتوئی‌ها و فریگی‌ها علاوه بر دشمن جنوبی خود یعنی آشوریه دشمن دیگری نیز در شمال پیدا کردند آنها اقوام (کمیری و سکائی) بودند روزای اول موفق شد که کمیری‌ها را بطرف غرب یعنی بطرف سواحل دریای سیاه براند. تیگلات پیلرز سوم پادشاه آشور سقوط نموده بجای او (سارگن دوم) (۷۰۵-۷۲۱) بحکومت رسید - سارگن در غرب برای اولین بار کلیمی‌ها را تبعید نمود در شرق او هشتمین حمله خود را بفلات ایران آغاز کرد.

این حملات از راه نواحی کوهستانی زاگرس، یعنی قصر شیرین، سرپل ذهاب، کرمانشاه بیستون و کنگاور صورت میگرفت. اخبار این لشکر کشیها را بروی لوحه های سنگی یاد بود که اخیراً کشف شده است میتوان خواند پارسوا و کشور ما نایان هر دو بار روزای اول متحد میشوند ولی در مقابل سارگن دوم شکست میخورند. خود روزای اول از سارگن شکست سختی خورده و هنگام فرار انتحار مینماید و بار دیگر سلطنت اورارتو بوسیله آشوریها درهم میشکند. سارگن دوم در گزارش های خود از فعالیت های روزا ستایش میکند همچنین از شهرهای غنی و از باغهای بی نظیر و از سیستم آبیاری کشور اورارتو و پس از آن همه از خرابیهائی که خود در اورارتو ببار آورده است صحبت میدارد. پادشاه نامبرده یکی از ظالم ترین و خونریزترین فاتحین جهان بود. کشور اورارتو دیگر نتوانست از این ویرانی سربلند نماید سارگن دوم در مراجعت خود ایالت موسیسر را نیز تسخیر نموده و صاحب غنائم زیادی گردید. يك نقش برجسته سنگی غارت شهر و معبد موسیسر را نشان میدهد این نقش برجسته که در قصر سارگن دوم در خرس آباد نزدیک نینوا پیدا شده است هنگام حمل و نقل در دجله افتاده و متأسفانه مفقود گردیده است. کشور اورارتو در این زمان فقط سعی مینمود که هسته اصلی کشور را که در حدود دریایچه وان قرار گرفته بود در مقابل تهاجمات کمیری ها و سکائی ها نگهداری کند در این بین هیچگونه جنگی با آشوریها رخ نمیداد زیرا اورارتو بطور مسلم از اهمیت افتاده بود.

۱۵ کتیبه ای از ۱۵۰ کتیبه معروف اورارتوئی مربوط است به دوره بعد از دومین شکست روزای اول که درباره حوادث سیاسی و یا بناهای متعدد گزارش داده است.

یکی از آنها که در بسطام در نزدیکی قراء ضیاء الدین مابین خوی و ماکو پیدا شده است بمنزله کتیبه اولین سنگ بنای معبد روزای دوم (۶۵۴-۶۸۰) است که اکنون در موزه ایران باستان میباشد بعد از روزای دوم روزای سوم

(۶۴۰-۶۵۴) و سپس ساردور چهارم (۶۲۰-۶۴۰) به تخت سلطنت میرسند و بعد از آنان اورارتو بوسیله سکائی ها منهدم میگردد.

از این پس سرزمین اورارتو محدود به نواحی پیرامون دیابچه وان و از قسمت های تابع شاهنشاهی هخامنشی بوده نام آن در کتیبه داریوش در بیستون و کتیبه های دیگری در تخت جمشید بعنوان ارمنستان آمده است زیرا در دوره شاهنشاهی هخامنشیان در نواحی قدیمی اورارتو آرامنه زیست میکردند و تا با مروز نیز در همان نواحی زندگی میکنند یعنی در نواحی ارمنه نشین ایران و ارمنستان شوروی قلمرو اورارتو و باقیمانده فرهنگی آن برای جهان دانش ابتدا بوسیله يك نفر فرانسوی بنام سن مارتین شناخته شد، این دانشمند در سال ۱۸۲۳ از وان دیدن نمود بعد از او «فردریک ادوارد شولز» آلمانی آنجا را بازدید نمود و متأسفانه در سال ۱۸۲۹ در نزدیکی کله شین بوسیله کردها کشته شد خوشبختانه نوشته های او از گزند محفوظ ماند و بعد ها منتشر گردید. همچنین باستان شناس انگلیسی در نینوا بنام آستن هنری لایارد از کتیبه های اورارتوئی حوالی وان رونوشتی برداشته بود در سالهای ۸۰ - ۱۸۷۹ اولین حفاری در معبد «خالدی» در نزدیکی توپراق قلعه نزدیک وان شروع گردید این قلعه یکی از قلاعی است که در زمان پادشاه اورارتو روزای دوم ساخته شده است. نخستین تفحصات اساسی همه نواحی اورارتو چه در ایران و چه در روسیه بوسیله «والدمار بلك» و «لمان هایت» دانشمندان آلمانی در سالهای ۹۹-۱۸۹۸ با حفاریهای چند در وان و توپراق قلعه انجام گرفت. در نتیجه این کاوشها اولین آثار هنری اورارتو به موزه های لندن، برلن و استانبول رسید. قبل از جنگ بین الملل اول نیز دانشمندان روسی مانند «مار» و «اوربلی» تحقیقات خود را درباره فرهنگ اورارتو شروع نمودند. دانشمندان آلمانی نیز بنام یوهانس فردریک در سال ۱۹۳۳ کتابی تحت عنوان (مقدمه ای بر اورارتو) نوشت.

بعد از جنگ بین الملل دوم دانشمندان روسی عمیقاً به تحقیق درباره

فرهنگ اورارتوی نواحی شوروی پرداختند حفاریها در «کارمیر بلسور» و «آرین برد» انجام گرفت.

پیتروفسکی، دیاکونوف، اوگانسیان، ملی کیسویلی و «آروت جونیان» محققین برجسته روسی وارمنی هستند که در این نواحی کار کرده اند.

فردریک دیلهلم کونیک اطریشی در سال ۵۷ - ۱۹۵۵ کتاب «کتیبه هائی از کاده (اورارتو) را نوشت ضمناً وارنسی بندیکت» نیز در سال ۱۹۵۸ گرامر اورارتوئی را تدوین کرد.

«چارلز برنی» جی. آر. جی لاسن. و همچنین انستیتوی باستانشناسی بریتانیا در آنکارا در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مقالاتی در نشریه موسوم به بررسیهای مربوط به آناتولی (Anatolian studies) منتشر کردند که ضمن آنها درباره موقعیت و محل مراکز باستانی اورارتو و نقشه نمودار اینگونه مراکز در نواحی دریاچه وان بحث میگردد.

دانشمندانی که ذیلاً از آنها نام میبریم در طبقه بندی و تنظیم آثار هنری اورارتو و تفسیر و تجزیه و تحلیل آنها در سالهای اخیر زحمات فراوان کشیده اند.

آری. وی. بارنت در مجله عراق (IRAQ). اکرم آکورگال در کتاب خود بنام (مراکز اورارتو و ایران قدیم) آنکارا ۱۹۶۰، مورتیز در کتاب «هنر اورارتو» استانبول ۱۹۶۶ پیتروفسکی در کتاب «اورارتو قلمروان و هنر آن» لندن ۱۹۶۷ و هنز فولکمر هرمان در مقاله «دیکهای دورانی از هنر یونان که تحت تأثیر شرق قرار گرفته است» در مجله تحقیقات المپیکس برلن ۱۹۶۶.

کورت بیتل در کتاب «خطوط اصلی ماقبل و اوائل تاریخ در آسیای صغیر» تسوینگن ۱۹۵۰ - رولف نامن «معماری آسیای صغیر» تسوینگن ۱۹۵۵، توماسن بران در کتاب «تاریخ فرهنگ شرق قدیم» اشتوتگارت ۱۹۶۱. هاشموگل و مارتیه اثر رمین، اشتایدر در کتاب «سرزمین آرارات» هایدلبرگ ۱۹۶۶.

در سالهای اخیر در بعضی از نقاط مربوط به هنر و فرهنگ اورارتو در ترکیه حفاریهای متعدد بوسیله اشخاص ذیل انجام گرفته است. عقیف ارزن در توپراق قلعه در نزدیکی وان، تحسین اوزگوچ در آلتین تپه نزدیک ارزنپتجان، کمال بالکان در «پات نوس» شمال غربی دریاچه وان، عقیف ارزن امین بیل گیج و باکی اوغون یکبار در چاوش تپه جنوب شرقی وان و بار دیگر در کفت قلعه سی در نزدیکی آدیل زواز در ساحل غربی دریاچه وان استون لوید و چارلز برنی انگلیسی در کایالیدره در نزدیکی وارثواز نواحی غرب دریاچه وان و همچنین بسال ۱۹۶۸ در تپه هفت وان در نواحی جنوبی شاهپور.

انستیتو باستانشناسی آلمان در تهران بسرپرستی خود اینجانب (دکتر کلایس) در سال جاری مسیحی در دو محل اورارتوئی در آذربایجان غربی یعنی درزننگار در نزدیکی ماکو و در بظام، ضمناً باطلاع میرساند که آقای دکتر جواد مشکور استاد دانشگاه تهران کتیبه های اورارتوئی را در ایران یعنی در نواحی رازلیک، سقین دل منتشر نموده اند.

مهمترین کارهای هنری اورارتوئی ها در آثار برنزی و معماری آن دیده شده است. اشیاء برنزی اورارتو بخارج از نواحی اورارتو نیز صادر شده است و ما از روی آن نمونه های دیگر ساخته اند. این کارهای برنزی در پهنه گیتی گسترده شده و با کمال تعجب در می یابیم که ضمن حفاریهای نقاط مختلف جهان از این نوع آثار بدست آمده است از جمله در آرامگاه های فریگسی در گوردن، در آرامگاه های اتروسکی در ایتالیا در وتولونی و در المپ یونان، هسته مرکزی کشور اورارتو که ما بین دریاچه های سلان رضائیه و وان قرار دارد امروزه هم هنوز از لحاظ آثار باقیمانده معماری غنی است. نواحی غربی دریاچه وان. نیز همین وضع را دارد در زمان قدیم اورارتوئی ها خانه ها و ساختمانهای دسته جمعی مسکونی خود و بناهای دفاعی و همچنین مسائل مربوط به آبیاری را با استادی کامل حل و فصل میکردند.



درده سال اخیر بخصوص در آنا تولی شرقی بوسیله مؤسسه باستانشناسی بریتانیا در آنکارا یک سری کامل از دژهای دفاعی اورارتوئی کشف شده و معرفی گردیده است و در سال گذشته مؤسسه باستانشناسی آلمان در تهران نیز توانسته است در خاک ایران چند دژ دفاعی اورارتوئی را بررسی نماید این دژهای دفاعی اغلب در نقاط مرتفع بنا شده و بخاطر شیبهای تند کوهها و صخره ها خود بخود دارای یک امنیت طبیعی است (تصویر ۱). امنیت این دژهای کوهستانی بوسیله دیوارهای مستحکم نیز تامین گردیده است این دیوارها اغلب بوسیله سنگهای بزرگ و صاف (بدون ملات) بنا گردیده و بنام دیوارهای خشک معروف است.

دیوارهای این دژها از نوع دیوارهای باستیون کورتین است. دیوارهایی را که مابین برآمدگیهای باستیون قرار دارد کورتین مینامند و آنها اندکی طولیتر از دیوارهای باستیون است (تصویر ۲). باستیونهایی که معمولاً دارای ۷۰ الی ۸۰ سانتیمتر برآمدگی است دارای هیچگونه برجی نیست که از آنجا بشود دیوار مابین دو برج را حفاظت نمود بلکه این باستیون ها دارای برآمدگی هائی است که بیشتر نقش ساختمانی دارد و بمنزله تکیه گاهی برای دیوار بشمار میرود که هنگام دفاع منشاء اثری باشد، این گونه دیوارها بابرآمدگی قدمت زیادتری دارد و سالیان دراز قبل از اورارتو در بین النهرین و آنا تولی و ایران ساخته میشد چنانکه نمونه آنرا در زیگورات چغا زنبیل و قدیمتر از هر قسمت بنا در دیواری که در آنجا قرار دارد و از دوره ایلامی ها است و همچنین در قصر سارگن دوم در دور شارو کین یا خورس آباد ملاحظه میکنیم یعنی در قصر پادشاه آشور که اورارتو نابود نموده بود.

این شیوه در دوران بعد از اورارتو در دوره مادها نیز بکار برده شده است مانند نوشیجان تپه (نزدیک جاده همدان بمالیر) که بوسیله دکتر داوید - استروناخ رئیس موسسه بریتانیائی مطالعات ایرانی در تهران مورد کاوش قرار گرفته است.

مردم اورارتو بمنظور مستحکم تر شدن دیوارها زمین را که اغلب از صخره تشکیل یافته بود کنده و بر روی آن سکوهایی پلکان مانندای ساخته و سپس بر فراز آنها دیوار را بنامیکردند .

امروزه بیشتر در آثار باقیمانده اورارتوئی میتوان این شیوه را مشاهده نمود بخصوص در آن نواحی که دیوارها در اثر (ایازم) ناپدید گشته است . سابقا این (پلکان تصویری) را نمیشد بطور آشکارا بررسی نمود ولی امروزه دیگر هیچگونه شبهه ای باقی نمانده است که از این پلکان هافقط برای هدفهای ساختمانی استفاده میشده است .

مردم اورارتو تنها استادکارهای صخره ها برای پایه گذاری دیوارهای ساختمانهای خویش نبودند بلکه برای آبیاری قصبات و برآوردن نیازمندی های آبی شهرها و دژها دست بساختمان تونل ها و ترعه ها و نهرها و آب انبارها میزدند مردم اورارتو محتملا این هنر را تکمیل کرده و در تمام آناتولی رواج دادند برای مرتفع نمودن احتیاجات آبی پایتخت اورارتوئی ها یعنی توشیا که همان وان امروزی باشد و در کنار دریاچه پرنمک وان قرار دارد و آب آن آشامیدنی نیست پادشاه اورارتو منوآس نهری ساخت که بنام خودش معروف است این نهر بنام سمیرامیس نیز خوانده میشود و هنوز هم آب آشامیدنی از آن بسوی وان جریان دارد . نهر منوآس ۷۰ کیلومتر طول دارد و بعضی از نقاط آن بوسیله دیوارهایی از سنگ های طبیعی حفاظت میگردد . بر روی این دیوارها کتیبه های بیشماری یافت شده است که تاریخ آنها بحدود ۸۰۰ ق م میرسد .

در معماری صخره ای اورارتو، اطاقهای صخره ای نیز وجود دارد این اطاقها یا دخمه های صخره ای ممکن است آرامگاه بوده و یا از آن بعنوان زیرزمین استفاده میشده است در صخره های دژوان یعنی دژ مرکزی یا ارگ (دژ داخل شهر) پایتخت توشیا دخمه هایی در دل سنگ ایجاد شده که آرامگاههای پادشاهان اورارتوئی است درست مانند آرامگاههای سنگی فریگی ها و بعد از آن دخمه های مادی و هخامنشی .

البته این بناهای اورارتوئی نمای جلوی مقابری را که در فریگیه یا فریکایا در نقش رستم ملاحظه میگردند ندارد. مهمترین آرامگاههای اورارتوئی آرامگاه ساردور دوم در قلعه وان است برای رسیدن به این آرامگاه میتوان بوسیله يك پلکانی که از دل صخره بیرون کشیده شده است بالا رفت و در آن علاوه بر يك دخمه اصلی سه اطاق نیز مشاهده میگردد. نظایر این آرامگاهها در خارج از وان نیز وجود دارد برای مثال میتوان کایالی دره در ناحیه غربی دریایچه وان در کنار وارتو و همچنین در خاک ایران امروزی زنگار در نزدیکی ما کورا ذکر کرد (تصویر ۳)

در زنگار يك پلکان صخره ای ملاحظه میگردد که با پلکان صخره ای دژ وان مطابقت مینماید (تصویر ۴) اما اطاقهای این بنا را پاك نموده و پلکان صخره ای را پدیدار نمودیم (تصویر ۵) اطاق اصلی دارای يك حفره بزرگی است که برای بخاك سپردن جنازه تعبیه شده است این اطاق ضمناً دارای سه حفره کوچک دیگر با قوس های هلالی میباشد. این ترتیب همانند وضعی است که برای بناهای صخره ای اورارتوئی دوم است و در وان ملاحظه میگردد (تصویر ۶) آنطوریکه تا با امروز از حفاریهای اورارتوئی مستفاد میگردد مهمترین نوع بنائی که تا بحال پیدا شده معبد است، معابد تصویر اطاق قلعه و چاوش تپه و آلتین تپه و خیالی دره و پاتنوس نمونه ای از آنست هر پنج اثر نامبرده بیک شیوه است یعنی همه آنها معابد مربع شکل و دارای زوایای مشخص میباشد، این معابد همگی حداکثر در حدود  $14 \times 14$  متر وسعت داشته و دارای يك سلا هستند که آنهم مربع شکل بوده و اندازه آن  $5 \times 5$  متر است. این نوع معابد دارای ۱۰ باروی مستحکم است که در قسمت پائین آن سنگهای مربع شکل و ظریف و صاف بکار رفته و قسمت بالای آن از آجر است در چهار زاویه معبد هالیدی در توپراق قلعه چهار گودال مربع شکل هویدا شده که در آنها غیفارزن لوحه های برنزی بدون نوشته پیدا کرده است گذاردن این صفحات فلزی بعنوان لوحه یادبود بنا قبل از آشور نیز ملاحظه گردیده بعدها در آبادانای

تخت جمشید نیز مشاهده شده است، پلکان سنگی معمولاً از سهردیف سنگ مربع شکل تشکیل یافته است، در ورودی را عقب تر کار گذارده اند و جلوی آن يك پلکان كوچك بنا گردیده كه در دو طرف آن دوهره و یا دوسكو ملاحظه می‌گردد، با در نظر گرفتن این شیوه بنا و نقشه و طرحهای برجسته معبد موسا سیر كه مفقود گردیده بود من در سال ۱۹۶۳ سعی نمودم كه در اخبار مربوط به مؤسسه باستانشناسی آلمانها در استانبول يك معبد اورارتوئی را بازسازی نمایم طبق این نقش برجسته من يك بنای يك طبقه‌ای را تصور و پیشنهاد نمودم از آن زمان تا بحال درباره این بازسازی بحثهای متعددی بمیان آمده است از نتایج حفاریهای تحسین اور كوچ در آلتین تپه چنین بنظر میرسد كه معبد اورارتوئی در وسط يك حیاط قرار داشته و روبروی جبهه اصلی آن نیز مجسمه‌هایی موجود بوده است چنانچه نقش برجسته معبد موساسیر این مطلب را میرساند در مقابل معبد نیز يك محراب قربانی قرار داشت محراب قربانی معبد هالدی در توپراق قلعه از اوایل این قرن در موزه باستانشناسی اسلامبول نگهداری میشود.

بعضی از لوحه‌های برنزی اورارتوئی خوشبختانه بطور كامل باقی مانده و بعضی دیگر قطعه بما رسیده است در این صفحات هنر و الای برنزی اورارتوئی مشاهده می‌گردد.

تحسین اور كوچ. برای بازسازی معبد آلتین تپه طرحی را پیشنهاد می‌نماید كه همانند آن در بین النهرین دیده شده است توضیح آنكه طرح يك سقف آثار باستانی بین النهرین را كه زوایای آنرا برجهای بلندتری احاطه کرده باشد نشان میدهد كه سلاهی آن ابتدا روباز بوده و بعدها با سقفی مسطح بسته شده است.

اكرم اكدر گال برای بازسازی يك معبد اورارتوئی طرح بهتری را متعلق به موزه برتیا نیاست مورد نظر قرار داده و در باره آن می‌نویسد كه در این بازسازی در بالای سقف آن يك شكل خیمه‌ای قرار داد این شكل البته در عكس دیده نمیشود.

دکتر دیوید استروناخ بخاطر دیوارهای مستحکم عقیده دارد که برجهای این معابد بسیار مرتفع بوده است و بازسازی مرا از معابد اورارتوئی بابنا-های برج مانند هخامنشی در پاسارگاد و نقش رستم مقایسه مینماید من میخواهم در اینجا بخصوص به شباهت فوق العاده ای که مابین نقشه های بنا و طرح خیمه ای سقف ها و همچنین نوع پنجره های بسته وجود دارد اشاره نمایم که خویشاوندی بزرگی را مابین شیوه برتری اورارتوئی و بناهای هخامنشی اثبات مینماید از این جهت در اینجا باید استنباط نمود که از دوره اورارتو تا اواخر هخامنشیان یک نوع پیوستگی در معماری وجود دارد.

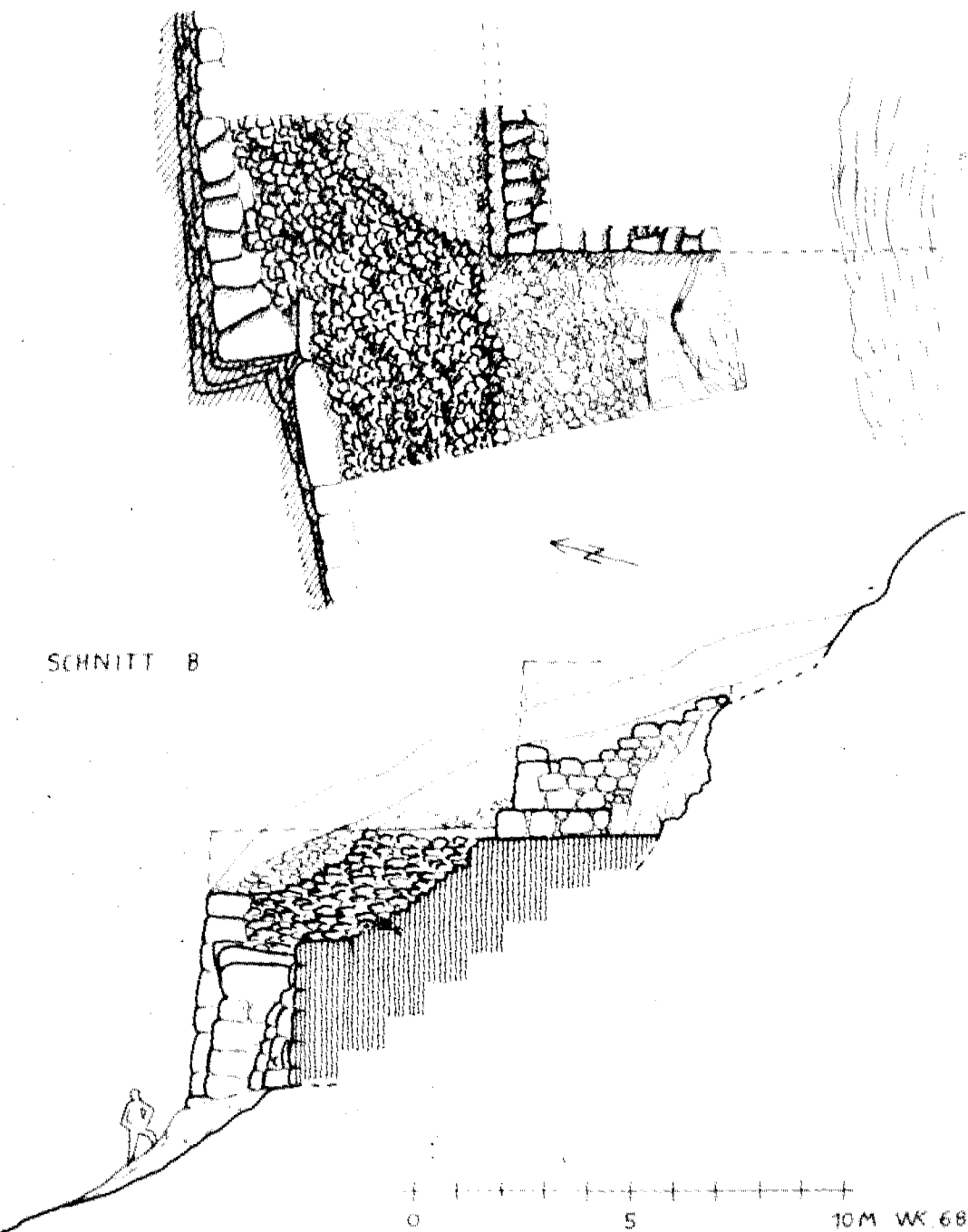
ما تا بحال از شهرهای اورارتوئی اطلاع زیادی در دست نداریم فقط نقشه های چند مجموعه ساختمانی معلوم است همچنین وسعت استحکامات آنادریات نوسی در آناتولی شرقی یعنی در شمال غربی دریایچه وان.

موقعیت پایتخت اورارتو یعنی توشپا که در ناحیه جنوبی وان حالیه مابین دژ وان بابناهای ساردوراول و توپراق قلعه با بناهای روزای دوم قرار دارد روشن است. از آن گذشته ما یک ناحیه نظامی اورارتوئی می شناسیم بنام سرناکی تپه در کنار دریایچه وان که دارای نقشه شبیه خانه بندی شطرنجی میباشد.

در سرناکی تپه آثاری از خانه هایی که دارای نقشه مستطیل شکل پیدا شده است.

مجموعه ساختمانی در سرناکی تپه شباهت زیادی به مجموعه ساختمانی دیگر در نزدیکی صوفی واقع در شرق ماکو دارد که بنام دوچگاکی خوانده میشود در اینجا بر پهنه دشت هموار و نرم مجموعه ساختمانهای مسکونی مشاهده میشود که نقشه آن بصورت خانه بندی شطرنجی بوده و از هنر سفال سازی آن هویدا است که این ناحیه اورارتوئی میباشد در آلتن تپه، کف کالسی و چاوش تپه در ترکیه و همچنین در آرین برد و کارمیر بلور در ارمنستان شوروی هم قصری چند شناخته شده است.

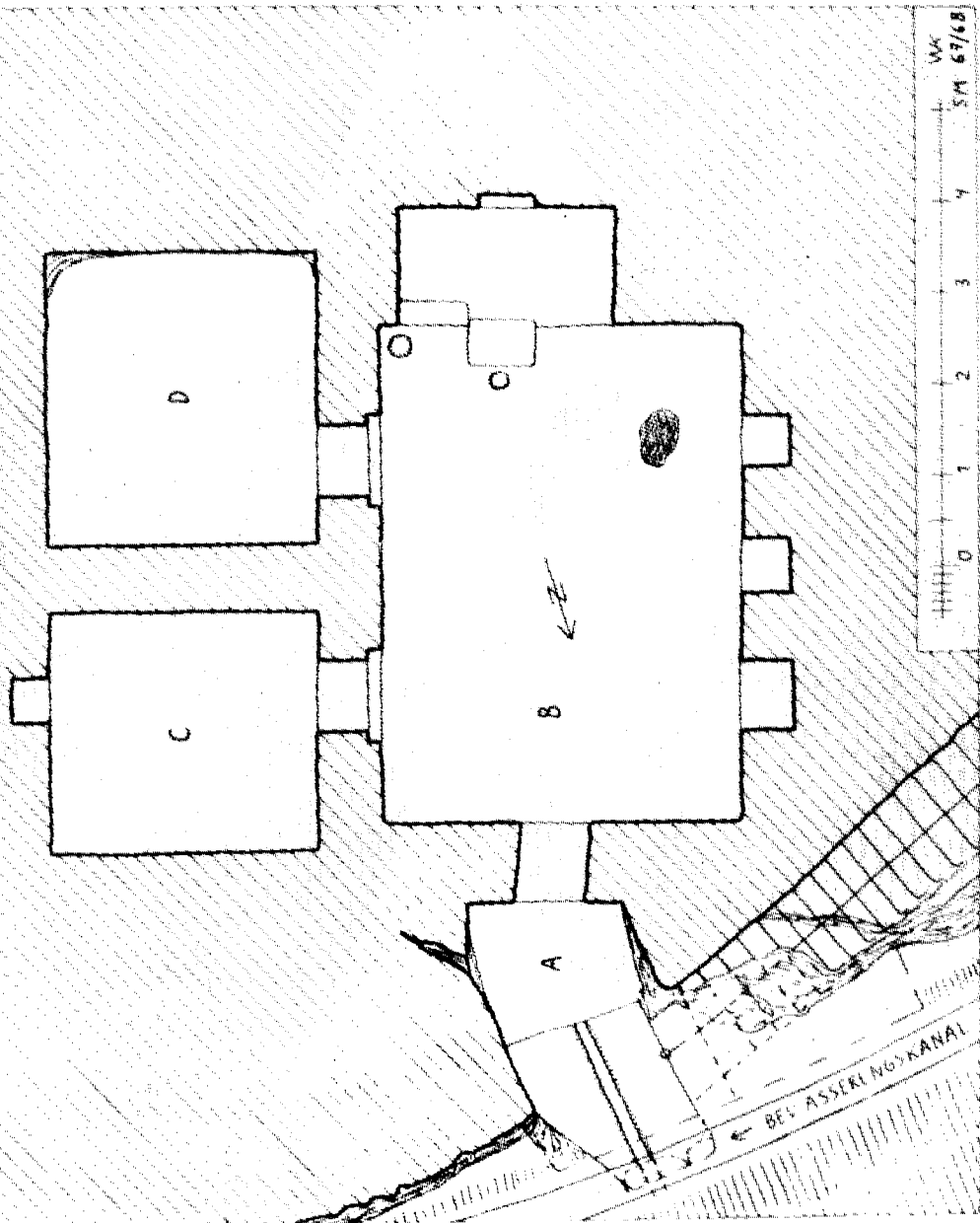




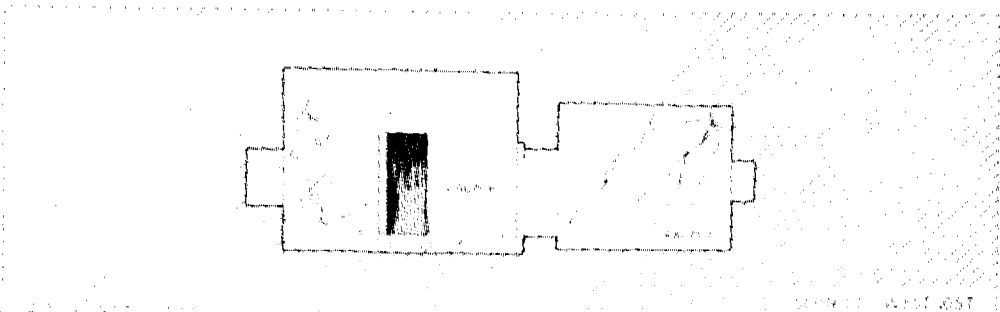
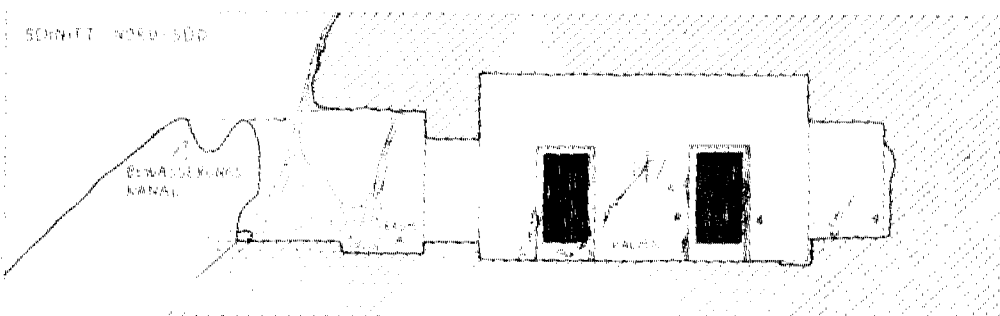
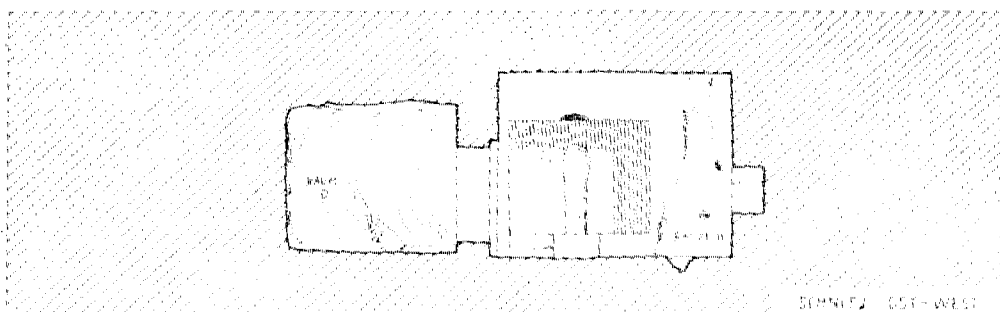
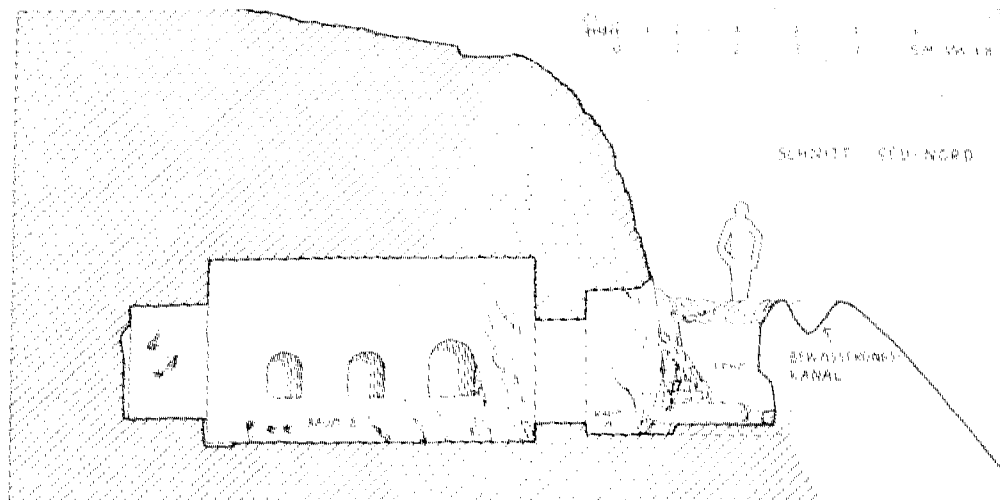
تصویر ۲- بسطام، پلان و برش دیوار قلعه قرن هفتم پیش از میلاد. حفاریهای  
انستیتو باستانشناسی آلمانها در تهران







تصویر ۵ - زنکار، ماکو - پلان اتاق صخره‌ای



تصویر ۶- زنگار - ماکو ، چهار برش از چهار جانب اتاق صخره‌ای

در آیین برد واربونی نیز که متعلق به اورارتو میباشد حیاط هائی دیده شده که در اطراف آن چند ردیف درخت قرار داشته است از آن گذشته يك بنای طولیل مستطیل شکل که روبه حیاط قرار گرفته هویدا گردیده است که کاوش کنندگان آنرا بعنوان معبد شناخته اند، این معبد تا کنون تنها نمونه يك معبد اورارتوئی است که شکل مربع ندارد.

رودلف نامن معتقد است که در جلوی نمای اصلی این معبد ستون هائی قرار داشته است و هر چند چنین ستون هائی در موقع کاوش پیدا نکرده اند او می خواهد این نمونه معبد را با نقش برجسته موسسیر مقایسه نماید، سالن ستون دار آیین برد بنا بگزارش حفاران روسی از آثار هخامنشیان است. محوله مربع شکل با ستون های وسطی مانند يك پلکان برجی شکل است و از نظر شباهت ساختمانی خاطره قلعه مادی نوشیجان تپه را در حدود جنوب همدان زنده مینماید این قلعه را دکتر دیوید استروناخ حفاری نموده است بنائی که در کارمیر بلور واقع است بیش از آنکه قصر باشد به يك دژ درون شهر (ارگ) با انبارهای ذخیره شباهت دارد، این حفاری بیشتر از این جهت مهم است که برای نخستین بار چنین تشکیلات (بنا) اورارتوئی را بطور جامع در دسترس قرار داده و کشفیات غیر مترقبه ای را در برداشت بخصوص وضع انبارها با قفسه های بزرگ آن خیلی دیدنی است که بی توا نامیده میشوند.

این نوع انبارها در اغلب نقاط سرزمین اورارتو یافت میشود ما آنها را در بسطام واقع در آذربایجان نیز مشاهده کرده ایم، در آلتن تپه در نزدیکی ارسنجان يك محوطه ای وجود دارد که بشکل يك سالن ستون دار است و آن یکی از حلقه های زنجیر سیر تکامل معماری بشمار میرود. این سیر تکاملی از يك دژ پادشاهی حتی در بویوک قلعه در بغاز کوی پابخت حتی ها سرچشمه میگردد که متعلق به قرن ۱۲ ق.م بوده و رودلف نامن آنرا بازسازی نموده است، يك بخش دیگر این ردیف سلسله تکاملی ساختمانی از آثار مکشوف در حسنلو است که شباهت به کارهای اورارتوئی داشته و تقریباً همزمان با آن بوده کاوش آن بوسیله ربرت دایسون انجام گرفته است

این نوع بنا حتی اغلب در نواحی حسنلو مورد استفاده قرار گرفته است ، دیوارهای حسنلو در چگونگی ساختمانی خود دیوارهای اورارتوئی را بخاطر میآورد .

این سیر تکاملی در نزدیکی از بناهای مادها متعلق بقرن هفتم ق.م که بوسیله کایلریانگ بسال ۱۹۶۷ در گودین تپه در نزدیکی کنگاور حفاری شده است نیز ملاحظه میگردد ، در اینجا تالاری دیده می شود که دارای ستون های متعددی است سالن بمنزله يك نمونه متقدم آبادانای پاسارگاد و تخت جمشید میباشد ، اتاقهای قصور اورارتوئی با نقوش دیواری رنگین و گرانبهائی تزئین یافته بود دیوارها بصورت هاشور درشت بر روی یکدیگر نقاشی شده خطوط درشتی این هاشورها را از هم جدا نموده بود و در هاشورهای جدا شده صفحه های شکار و تصویرهای افسانه ای و انسانی و تزئینات گیاهی نشان داده است این صحنه ها بر روی يك نقاشی دیواری که بوسیله تحسین اورگوچ بازسازی گردیده نشان داده شده است همچنین هنر نقوشی برجسته سازی اورارتوئی بخصوص قابل تعمق است در اینجا باید میان نقوش برجسته سنگی که در ساختمان ها بکار میرفت نقوش برجسته ای که بر صخره های طبیعی احداث میکنند تمایزی قائل شد .

در ساحل غربی دریاچه وان در آدیل ژوالس در کنار نقوش برجسته دیگر ه قطعه نقش برجسته مشاهده میگردد که متعلق به اواخر دوره اورارتو بوده و روی هم رفته ارتفاع آن به ۳ متر بالغ میگردد این نقش برجسته ها اکنون در حوزه وان است این ه قطعه را از طریق طراحی توانستند بیکدیگر مربوط سازند و در نتیجه تصویر یکی از خدایان نشان داده شده که بر روی يك گاو نر ایستاده و از قرار معلوم يك درخت مقدس را بارور مینماید ضمناً نقش برجسته نامبرده طرز لباس پوشیدن آن دوره را نشان میدهد ، این طریق لباس پوشیدن را از روی نقش برجسته آلتن تپه نیز می توان دریافت نوع نمایش حیوانات در این نقش برجسته با نوع نمایش حیوانات در نقش برجسته آلتن تپه هم مطابقت دارد . نقوش برجسته صخره ای دوره اورارتوئی بطور متفرق پیدا شده است و

از جمله آنها نقش برجسته صخره‌ای در شرق ترکیه در نزدیکی مرز ایران را میتوان نام برد که در آنجا بر قسمت خارجی يك دخمه صخره‌ای دو نقش بزرگتر از اندازه طبیعی انسان مجاری نموده‌اند و هر دوی آنها کلاه بر سر داشته‌دارای لباده بلندی هستند.

اهمیت هنر اورارتوئی در اشیاء قابل حمل و نقل كوچك و بخصوص در آثار برنزی آنها است و بیشتر آنها هم اشیاء و ابزار مورد نیاز است مانند سپر و همچنین قسمتی از يك ظرف برنزی مانند شمعدان (لوتر) برنزی که از توپراق قلعه بدست آمده و اکنون در هامبورگ است همچنین ديك برنزی که بر روی سه پایه قرار گرفته و بر روی نقش برجسته معبد موسعیسیر نموده شده است.

کارهای كوچك فلزی اورارتوئی مانند گل گمر و آویزهای طلائی و اصولاً جواهرات و همچنین تصاویری که بر روی کلاه خودهای برنزی و لوحه‌های برنزی پیدا شده است از لحاظ شیوه و نکات فنی به فلز کاریهای گنجینه زیویه و اشیاء حسنلو و همچنین کارهای سکائی در قفقاز و نقوش مارلیک شباهت بسیار دارد.

به همین جهت این سؤال پیش می‌آید که آیا هنر برنزکاری بخصوص مدتها پیش از آنچه تاکنون تصور میرفته با این سرزمین ارتباط داشته و احیاناً از قفقاز و مرکز قدیمی مس‌کاری آن سرچشمه گرفته است؟

در این مورد اشاره به اهمیت مجسمه برنزی توپراق قلعه مناسب است پیدا میکند - مجسمه مزبور متعلق به شخصی است که با احتیاط فراوان می‌توان آنرا بازسازی نمود طرح آن به شیوه پلاستیک بوده از برنز و چوب و یا عاج ساخته شده و قسمت های متعدد آن در پنج نقطه مختلف جهان پراکنده گردیده است که نقش برجسته مورد ذکر موجودات افسانه‌ای و خدایانی را نشان میدهد که بر روی گاوهای نر زانو زاده‌اند.

بر روی نقش برجسته مزبور تصویر يك تخت دیده میشود که جلو آن طرح يك چهار پایه را بازسازی کرده‌اند و از آثار آن قطعات مهمی پدیدار است قطعات نامبرده طرح سرستونی را از ستون كوچکی نشان میدهد که با

طرح سرستونهای آشوری و شمال سوریه در تل حلف همانندی دارد و بعلاوه سرمشقی برای سرستونهای معمول در معماری یونان بشمار میرود.

يك آویز طلائی در توپراق قلعه وجود دارد که از روی آن می توان طرح تختی را بازسازی نمود که بر فراز آن يك الهه نشسته و جلوه او بانوئی دارای مقام و مرتبه روحانی قرار گرفته باشد.

در بازسازی این آویز يك تزئین جالب توجه مابین دو مجسمه در زیر تخت قرار دارد که بسیار جالب توجه است تزئین مورد ذکر نقشی را دربر دارد که مربوط به گیاهانست و نظیر آن در يك سینه بند زر گنجینه زیویه بچشم میخورد همانطور که میدانیم گنجینه زیویه در ناحیه سقز پیدا شده و ازدوران منایان است و نشان میدهد که چقدر فرهنگ و هنر منایان با اورارتوئی ها پیوستگی داشته است.

در پایان این بحث ضرورت دارد که مختصری هم درباره موقعیت محلی اورارتو توضیح داده شود ( تا آنجائی که مربوط به کشور امروزی ایران میشود ).

ما در دو سال اخیر در لرستان و آذربایجان غربی آثار مختلفی از اورارتو ها را که بیشتر آنها مشتمل بر دژهای مستحکمی بوده است کشف نموده و درباره آنها مطالعه کرده ایم این نقاط بطور اجمال عبارتست از زنکار نزدیکی ماکو بسطام و چکاگی، قلعه سیاه قلعه اگلا - محلهای نامبرده مجموعه نقاط باستانی مربوط به تمدن اورارتوئی را در جنوب ارس تشکیل میدهند مجموعه دیگری هم در دشت شاهپور و یا بهتر بگوئیم بر روی کوههائی در حاشیه دشت بخصوص در حاشیه جنوبی آن قرار دارد که عبارتست از قلعه وزیری

پیرچاوشی (البته در اینجا باید با احتیاط سخن راند چون ما در اینجا تکیه به اشیاء سفالی مینمائیم گوهرشش قلعه در ساحل دریاچه رضائیه زنجیر قلعه در تمار و کاریناروک و همچنین يك قلعه‌ای در شمال غربی ( دشت تازہ سار) ممکن است که در سالهای آینده ما بین این دو مجموعه يك مجموعه دیگری نیز از استحکامات و تپه‌های اورارتوئی کشف گردد بعقیده من (البته با احتیاط کامل) با توجه به نتایج حاصل از این حفاری‌ها و با مقایسه با کشفیاتی که در اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه انجام پذیرفته است يك مرز شرقی در ایران برای اورارتو ممکن است تعیین گردد که جزء لاینفک قلمرو و اورارتو بوده است.

يك چنین خط مرزی از دریاچه سوان در اتحاد شوروی شروع شده و از جلفا گذشته و به ساحل شمال دریاچه رضائیه رسیده و سپس به حاشیه جنوبی دشت شاهپور در امتداد مرز ایران ترکیه و عراق کشیده شده و به کلیشین پاش ختم میگردد

در دشت رضائیه تا بحال هیچگونه آثار اورارتوئی پدیدار نشده است ناحیه حسنلو فقط در حاشیه کوهستانی غرب اشنویه قطعاتی از کتیبه‌های اورارتوئی در سالهای اخیر کشف گردیده است. بدین ترتیب در اثر تحقیقات ۱۵۰ ساله اخیر کشوری بنام کشور اورارتو بازسازی شده است در اثر این تحقیقات مرز مملکتی آن تقریباً واضح گردیده و نقاط توسعه لشکر کشی‌های پادشاهان يكايك تعیین گردیده است بطوریکه کتیبه‌های صخره‌ای تاش تپه

رازلیک و نشته بان در ایران معلوم میدارد در اثر این تحقیقات آثار هنری کشور اورارتو شناخته و نقش آن در تکامل فرهنگ شرق نزدیک نمودار شد و بالاخره روابط هنری این کشور در غرب با آسیای صغیر در شمال با ملل قفقاز در جنوب با آسوریها و در شرق با ایران روشن گردید .



Halaf sind und die ausserdem eine Vorform spaeterer griechischer Architekturformen darstellen.

Ein weiterer Sitz wird in Anlehnung an einen Goldanhaenger mit sitzender Goettin und davorstehender Priesterin, aus Toprakkale, rekonstruiert.

Bei der Rekonstruktion faellt ein Detail und zwar das pflanzliche Gitterornament zwischen den beiden Statuetten unter dem Sitz, besonders auf. Dieses Pflanzenwerk findet seine Parallele bei einem goldenen Brustschmuck, ein Pectorale aus dem Schatz von Ziwiye bei Sakkiz an der Strasse Kermanshah-Tabriz aus mannaeischer Zeit und zeigt wiederum wie verwandt beide Kulturen, die mannaeische und die urartaeische, waren.

Zum Abschluss sollen noch einige Bemerkungen zur Topographie Urartus hinzugefügt werden, soweit sie das heutige iranische Staatsgebiet betreffen. Wir haben in den letzten zwei Jahren in der Provinz Westazerbaidjan mehrere urartaeische Plaetze, meist starke Befestigungen, gefunden und aufgenommen. Es sind dies die bereits erwahnten Zangar bei Maku, Bastam, Dutschgagi, Kale Siah und Kale Oglu, die eine Gruppe südlich des Ararat und des Araxes bilden. Eine weitere Gruppe liegt in der Ebene von Shahpur, genauer gesagt auf den Bergen am Rande der Ebene, vorwiegend am Südrand. Es sind dies: Kale Waziri, Pir Cavus, mit Vorbehalt, da wir nur bautechnische Hinweise und keine Keramik gefunden haben, Gauharchinkale am Ufer des Urmiassee, Zengir-Kale bei Tamar und Karniarouk, sowie eine Festung am Nordwestrand der Ebene bei Tazeshar. Es ist anzunehmen, dass zwischen den beiden Gruppen weitere Befestigungen und Tepes im Laufe der Zeit bekannt werden. Auf Grund dieses bisherigen Ergebnisses kann, wie ich meine, allerdings mit aller gebotenen Vorsicht, gesagt werden, dass, beim Vergleich der Befunde in der Sowjetunion und der Türkei eine oestliche Begrenzung des wohl dauernd zum festen Bestand des Reiches Urartu gehoerenden Gebietes anzugeben ist. Eine solche Grenzlinie verlaeuft etwa vom Sevansee in der Sowjetunion über Djulfa zum Nordufer des Urmiassee und weiter am Südrand der Ebene von Shahpur entlang zur heitigen iranisch-türkischen und irakisch-iranischen Grenze und bis zum Kelishinpass. Die Ebene von Rezaiyeh hat bisher noch keine urartaeischen Plaetze ergeben, ebenso das Gebiet von Hasanlü Nur am Gebirgsrand westlich Ushnuiyeh sind Bruchstücke urartaeischer Inschriften in den letzten Jahren bekannt geworden. So hat sich durch die Forschung der letzten 150 Jahre ein Ueberblick über das Reich Urartu erzielen lassen, sein Territorium konnte einigermassen umgrenzt werden, die Punkte weitester Ausdehnung in den Feldzügen der einzelnen Koenige konnten festgelegt werden, so in Iran durch die Felsinschriften in Tashtepe, Sequindel, Razlik und Nashteban. Die Erzeugnisse seiner Kunst konnten in die Entwicklung der Kultur des Vorderen Orients eingeordnet werden und Beziehungen nach dem Westen Kleinasiens, zu den Kaükasus voelkern im Norden, den Assyrrern im Süden und der iranischen Kunst im Osten erhellt werden.

Urartäische Palasträume waren kostbar mit mehrfarbigen Fresken ausgestattet, die Wände waren in Streifen übereinander bemalt, wobei die einzelnen durch Bänder getrennten Streifen, Jagdszenen, Fabelwesen, menschliche Darstellungen und Pflanzenornamente zeigten wie auf der Rekonstruktion einer Wand in Altintepe durch Tahsin Oezüç zu sehen ist.

Auch die Steinreliefkunst der Urartäer verdient besondere Beachtung. Wir unterscheiden Steinreliefs die an Gebäuden angebracht waren und Felsreliefs. Aus Adilcevaz am Westufer des Van-Sees ist neben anderen eine Reliefdarstellung aus späurartaischer Zeit von 3 m Höhe in 5 Bruchstücken bekannt geworden, die sich die sich heute im Museum in Van befinden. Esgelang die Sbloecke zeichnerisch in einen Zusammenhang zu bringen. Sie ergaben die Darstellung eines Gottes, der auf einem Stier steht und offensichtlich einen heiligen Baum befruchtet. Dieses Relief veranschaulicht auch die Kleidung der Zeit, die gleichermassen an den Freskoresten von Altintepe abzulesen ist. Auch die Art der Tierdarstellung entspricht denen der Fresken von Altintepe.

Vereinzelt sind auch Felsreliefs aus urartaischer Zeit erhalten wie in Eski Dogubayazit in der Osttürkei nahe der iranischen Grenze. Dort wird die Aussenfront einer Felskammer von 2 überlebensgrossen Figuren flankiert, beide mit Kopfbedeckung und langem Gewand. Diese Felsanlage liegt im Bereich ausgedehnter urartaischer Felsarbeiten und Glattungen.

Die Bedeutung der urartaischen Kunst beruht auf den kleineren transportablen Gegenständen, besonders denen aus Bronze. Sie sind meist Gebrauchsgegenstände wie die Schilde, wie die Attachen als Teil von Bronzegefässen, wie kostbare Bronzeleuchten so der aus Toprakkale bei Van, der sich heute in Hamburg befindet und wie die grossen Bronzekessel auf Dreifüssen die auch auf dem Mussassir-Relief, vor dem urartaischen Tempel stehend, überliefert sind.

Kleinteilige urartaische Metallarbeit wie Gürtelbleche, Goldanhänger und überhaupt Schmuck, aber auch die Darstellungen auf Bronzeshelmen und Bronzeschilden ähneln in starkem Masse im Stil und in der Technik Metallarbeiten aus dem Schatz von Ziwiye, den Objekten aus Hasanlu, skythischen Funden aus dem Kaukasus und den Marlikfunden. Es erhebt sich daher die Frage, ob besonders die Bronzekunst nicht viel enger als bisher angenommen in allen diesen landschaftlichen Bereichen zusammenhängt und möglicherweise aus dem Kakasus und seinen alten Kupferabbauzentren hervorgegangen ist.

Besonders hervorzuheben sind die in Toprakkale bei Van gefundenen Bronzeplastiken von einem Thron der mit einigem Vorbehalt rekonstruiert werden kann. Er bestand aus Bronze- und Holz- oder Elfenbeinteilen. Die Einzelteile sind in 5 verschiedene Plätze der Welt verteilt. Es handelt sich um Fabelwesen und Götter die auf Stieren knien.

Vor dem Thron wird eine Fussbank rekonstruiert von der sich ebenfalls die wichtigsten Teile erhalten haben. Sie zeigen eine Kapitellform von Säulchen die verwandt zu assyrischen und nordsyrischen Formen von Tell

Die Lage der Hauptstadt Tuspa unter dem modernen Van, zwischen Vankalesi mit den Alagen Sardurs I und Toprakkale mit den Anlagen Rusas II ist bekannt. Ausserdem kennen wir eine urartaeische Militärsiedlung, Zernaki Tepe am Van See, das einen schachbrettartigen Plan zeigt. In Zernaki Tepe sind in Spurch auch rechteckige Hausgrundriss bekannt geworden.

Dieser Siedlung auf dem Zernakitepe aehnelt sehr stark eine Siedlung bei Sufi oestlich Maku in Azerbaidjan die den Namen Dutschgagi traegt. Hier erstreckt sich auf einem unbefestigten Plateau eine Siedlung mit schachbrettartigem Plan die an Hand von Keramik urartaeisch ist.

Palastanlagen sind uns aus Altintepe, Kefkalesi und Cavustepe in der Türkei sowie besonders aus Arinberd und Karmir Blur in Sovjet-Armenien bekannt. Arinberd, das urartaeische Erebuni, zeigt grosse Hoehe und um sie herumgelegte Reihen von Racumen. Ferner einen langrechteckigen Bau der sich auf einen Hof oeffnet und von den Ausgrabern als Tempel bezeichnet wird. Dies ist bisher das einzige Beispiel eines urartaeischen Tempels der der quadratischen Form nicht entspricht. Rudolf Naumann glaubt, wie er mir vor einiger Zeit sagte, dass hier ein Tempel mit Pfeilern vor der Fassade vorliegt, wobei solche Pfeiler allerdings nicht in der Ausgrabung gefunden worden sind. Er moechte diesen Typus mit dem Mussassir Relief vergleichen. Der Vielsaeulensall von Arinberd ist nach dem Bericht der russischen Ausgraeber eine spaetere, achaemenidische Zutat. Der quadratische Raum mit dem Mittelpfeiler wirkt wie ein turmfoermiges Treppenhaus und erinnert an eine aehnliche Anlage in der medischen Festung Nushijan Tepe die David Stronach suedlich Hamadan ausgraebt.

In Karmir Blur, dem urartaeischen Teischebaini liegt mehr eine Zitadelle mit Vorratsracumen als ein Palast vor. Diese Grabung ist aber besonders wichtig, weil sie erstmals eine derartige urartaeische Anlage vollstaendig freigelegt hat und aussergewoehnlich reiche Funde erbrachte. Besonders anschaulich sind die langen Vorratsraeume mit den grossen Lagergefaessen, Pithoi genannt. Sie sind an den meisten urartaeisches Plaetzen vertreten, wir haben sie auch in Bastam in Azerbaidjan beobachtet.

In Altintepe bei Erzincan ist eine Raumform vertreten, naemlich der Vielstuzensaal, der ein Glied in einer architektonischen Entwicklungskette bildet. Diese Entwicklungsreihe geht aus von einem entsprechenden Raum auf der hethitischen Koenigsburg Büyükkale in Bogazkoy der Hethiterhauptsadt Hattusa aus dem 12. Jahrhundert v. Chr. den Rudolf Naumann rekonstruierte.

Ein weiteres Glied der Reihe ist das dem urartaeischen etwa gleichaltrige «burned building II» in Hasanlu, das von Robert Dyson ausgegraben wurde. Dieser Bautyp ist sogar mehrfach im Bereich der Ummauerung Hasanlus vertreten. Die Maüor Hasanlus erinnert in ihrer Konstruktionsart gleichfalls an urartaeische Mauern.

Die Entwicklung geht weiter ueber einen von Cuyler Young 1967 ausgegrabenen medischen Vielsaeulensaal des 7. Jahrhunderts v. Chr. in Godin-Tepe bei Kangavar als einem directen Vorlaeuf der achaemenidischen Apadanaform von Pasargadae und Persepolis.

waren am Halditempel von Toprakkale vier quadratische Eintiefungen, in denen vom Ausgräber Afif Arzen Bronzeplatten ohne Inschriften gefunden wurden. Sie sind in ihrer Bedeutung gewiss den vorausgehenden assyrischen Gründungsplatten und den späteren achämenidischen Gründungsinschriften von der Apadana in Persepolis gleichzusetzen.

Das Steinpodest besteht meist aus drei Reihen von Quadern. Die Tür ist zurückgesetzt, vor ihr ist eine kleine Treppe angebracht, die von zwei Sockeln flankiert wird.

Ausgehend von diesem Grundrisstyp und der assyrischen Darstellung der Plünderung des Tempels von Mussassir, aufgefunden im Palast Sargon II in Khorsabad, aber, wie bereits erwähnt, leider wieder verloren gegangen, unternahm ich im Jahre 1963 in den Istanbulischen Mitteilungen den Versuch, den urartäischen Tempel zu rekonstruieren. Gemäss dem Relief habe ich einen eingeschossigen Bau vorgeschlagen. Seither ist nun eine Diskussion über diese Frage im Gange.

Der urartäische Tempel scheint vielfach, nach dem Ausgrabungsergebnis von Tahsin Oezgüç in Altintepe zu schliessen, in einem Hof freigestanden zu haben mit Plastiken vor der Fassade, wie das Mussassir Relief zeigt und an die Tempelwände gehängte Weiheschilder. Vor dem Tempel stand ein Opferaltar; der des Haldi-Tempels in Toprakkale-Van befindet sich seit Anfang dieses Jahrhunderts im archäologischen Museum in Istanbul. Die Weiheschilder sind glücklicherweise in einigen vollständigen Exemplaren oder doch wenigstens in Bruchstücken in den Ausgrabungen gefunden worden und zeigen die hohe Stufe urartäischer Bronzearbeit.

In seinen beiden Versuchen, den Tempel von Altintepe zu rekonstruieren, schlägt Tahsin Oezgüç eine altorientalische, mesopotamisch wirkende Dachform mit erhöhten Ecktürmen, zuerst mit nach oben geöffneten Cella und einige Zeit später mit geschlossenem Flachdach vor.

Ekrem Akurgal nimmt für seinen Vorschlag ein urartäisches Bronzemedall des British Museum aus Toprakkale zu Hilfe, schreibt aber im Text, er nehme gleichfalls wie ich ein Zeltdach an (Urartäische Kunst, Ankara 1968). David Stronach glaubt, auf Grund der starken Wände, an einen höher gezogenen Turmtempel und vergleicht die von mir rekonstruierte Grundform mit den beiden achämenidischen Turmbauten in Pasargadae und Naqsh-e Rostam. Auf die grosse Ähnlichkeit der Grundrisse und der Zeltdachform möchte ich besonders hinweisen und auch auf die Art der Blendnischen, die eine sehr grosse Verwandtschaft zwischen dem urartäischen Bronze-Modell und den achämenidischen Bauten aufweisen. Hier ist daher eine Verbindung von der urartäischen Architektur zur späteren achämenidischen Baukunst festzustellen.

Von urartäischen Städten wissen wir bis jetzt noch nicht sehr viel. Es sind nur die Pläne einiger Siedlungen bekannt, so die Ausdehnung der Befestigung von Aznavur-Patnos in Ostanatolien, nordwestlich des Van-Sees.

Zur besseren Standsicherheit der Mauern bearbeiteten die Urartäer den meist felsigen Boden, indem sie treppenartige Abarbeitungen anlegten, auf denen die Mauern gegründet wurden. Vielfach kann man heute bei urartäischen Anlagen diese Technik sehen, überall da, wo die Mauern im Laufe der Zeit verschwunden sind. Früher konnte man diese «imaginierten Treppen», wie man sie nannte, nicht deuten, heute jedoch besteht kein Zweifel darüber, dass sie rein konstruktiven Zwecken dienten.

Die Urartäer waren aber nicht nur Meister in der Felsabarbeitung zur Mauerfundamentierung, sondern sie verstanden es auch Tunnel, Kanäle und Zisternen anzulegen, um die Wasserversorgung ihrer Festungen und Städte zu sichern. Sie sind sehr wahrscheinlich diejenigen, die diese Kunst entwickelten, die sich später über ganz Anatolien verbreitete. Zur Wasserversorgung der Hauptstadt Tupsa, dem heutigen Van, das an dem stark salzhaltigen Van-See liegt, dessen Wasser nicht trinkbar ist, baute König Menuas den nach ihm benannten Kanal, der auch Semiramis-Kanal genannt wird, und der noch heute das Süsswasser in die Gartenstadt Van leitet. Der Menuas-Kanal ist 70 km lang und zum Teil mit zyklischen Mauerwerk gestützt, das zahlreiche Inschriften des Menuas aufweist, also in die Zeit um 800 v. Chr. zurückreicht.

Zur urartäischen Felsarchitektur gehören auch die Felskammern, mögen sie als Grabkammern oder als sonstige unterirdische Räume gedient haben.

Am Felsen von Van-Kalesi, der alten Zitadelle der Hauptstadt Tuspa, sind die Gräber der urartäischen Könige in den Felsen gehauen, ähnlich wie die phrygischen Felsgräber und später die medischen und achämenidischen Königsgräber. Diese urartäischen Anlagen verzichteten allerdings auf eine Architekturfassade, wie sie in Phrygien oder in Fakrakah oder in Naqsh-e Rostem vorliegen. Das bedeutendste urartäische Grab ist das sogenannte Grab Sardurs II in Van-Kalesi, durch eine aus dem Felsen ausgearbeitete Treppe erreichbar, mit einer Hauptkammer und drei Nebenräumen.

Solche Anlagen sind auch ausserhalb von Van erhalten, so zum Beispiel in der englischen Ausgrabung von Kayalidere westlich des Van-Sees bei Varto, und auch auf iranischem Boden in Zengar bei Maku. (Abb. 5) Hierbei liegt gleichfalls eine Felstreppe entsprechend der in Van-Kalesi vor. Die Räume sind inzwischen von uns ausgeräumt und die Felstreppe ist freigelegt worden. (Abb. 6) Der Hauptraum hat eine grosse Nische, die geeignet zur Aufnahme einer Bestattung ist, und drei kleine Rundbogennischen, wie sie auch in Van und Kayalidere vorliegen, und wie sie für solche urartäische Felsanlagen typisch sind. (Abb. 7).

Die bei den bisherigen Ausgrabungen an urartäischen Plätzen festgestellten bedeutendsten Bauwerke sind die Tempel, von denen wir bis jetzt Beispiele in Toprakkale, Cavuş-Tape, Altintepe, Kayalidere und Patnos haben. Alle fünf entsprechen dem gleichen Typ, nämlich dem quadratischen Tempel mit Eckkrisaliten. Diese Tempel sind alle etwa  $14 \times 14$  m im Äusseren gross. Die quadratische Cella misst etwa  $5 \times 5$  m. Dieser Tempeltyp hat auffallend starke Mauern, die in ihrem Sockel aus feingelagertem Quadermauerwerk und im weiteren Aufbau aus Lehmziegeln bestehen. Unter den vier Ecken

Kemal Balkan in Patnos nordwestlich des Vansces, durch Afif Erzen, Emin Bilgic und Baki Oegün einmal in Cavus-Tepe südöstlich Van, sowie in Keftkalesi bei Adilecvaz am Westufer des Van Sees. Die Engländer Lloyd und Charles Burney haben in Kayalidere bei Varto westlich des Van-Sees gegraben und 1968 mit Ausgrabungen an Tepe Haftvan südlich Shahpur begonnen. Das Deutsche2Archaeologische Institut begann 1968 unter meiner Leitung nach Deutsche Archaeologische Institut begann 1968 unter meiner Leitung nach vorangegangenen Surveys Ausgrabungen an zwei urartaischen Plaetzen in Westazerbaidjan, in Zengar bei Maku und in Bastam. M.C. Mashkoo ist die Veroeffentlichung der urartaischen Inschriften in Iran, naemlich in Bastam, Razlik, Sequindel und Nashteban zu danken.

Die groessten künstlerischen Leistungen der Urartaeer liegen in der Bronzebearbeitung und in der Architektur. Die Bronzecerzeugnisse Urartus sind auch ausserhalb des urartaischen Machtbereiches exportiert, beziehungsweise kopiert worden und in den phrygischen Tumuli von Gordion, in etruskischen Grabkammern Italiens, so in Vetulonia und in Griechenland in Olympia, erstaunlicherweise bei den Ausgrabungen wiederaufgefunden worden. Das Kernland Urartus zwischen dem Sevan- und dem Urmia- und dem Van-See ist noch heute reich an urartaischen Bauresten, ebenfalls das Gebiet westlich des Van-Sees.

In alten Zeiten waren die Grundlagen menschlicher fester Siedlungen die Verteidigungsbauten und die Wasserversorgung, und in beiden haben es die Urartaeer zu hoher Meisterschaft gebracht. In den letzten zehn Jahren sind besonders in Ostanatolien durch das British Institute for Archeology in Ankara eine ganze Reihe urartaischer Festungen aufgenommen und bekannt gemacht worden, und in den vergangenen zwei Jahren konnte unser Institut auf iranischem Boden ebenfalls einige urartaische Festungen aufnehmen. Diese (Abb. 1) liegen überall auf beherrschenden Bergen oder Erhebungen, die schon auf Grund ihrer meist schroffen Abhaenge einen natürlichen Schutz bieten. (all. 2) Diese Festungsberge sind dann durch auffallend starke Mauern zustaeztlich gesichert, die aus meist grossformatigen Steinen sauber, ohne Moertel, als sogenannte Trockenmauer aufgeführt wurden. Die Mauern sind in der Bastionen-Courtinen-Bauart errichtet, wobei die zwischen den Bastionenvorsprüngen liegende Mauerstrecke, die wir Courtine nennen, nur wenig laenger als die Bastion ist. (all. 3)

Die Bastion bildet mit meist nur 70-80 cm Vorsprung keinen Turm, von dem aus man die zwischen zwei Türmen liegende Mauerstrecke sichern kann, sondern nur risalitartige Mauervorsprünge, die mehr eine konstruktive Aufgabe als Stütze fuer die Mauer, als eine Verteidigungsfunktion haben. Die Mauerbauart mit Vorsprüngen ist in Mesopotamien, Anatolien und in Iran schon lange vor den Urartaeern in Gebrauch, wie wir an der Zikkurat in Tschoga-Zanbil und vor allem an den dortigen Mauern aus elamischer Zeit und am Palast Sargos II in Dur Sharrukin Khorsabad sehen, also am Palast des Assyterkoenigs, der Urartu vernichtete. Diese Technik wird dann auch noch in nachurartaischer, in medischer Zeit angewendet, wie die Grabung von David Stronach in Nushijantepe, südlich Hamadan zeigt.

die Armenier, die bis in unsere Tage dort blieben und in den heute russischen und iranischen Teilen auch jetzt noch dort leben.

Das Reich Urartu und seine Kulturreste sind für die internationale Wissenschaft zuerst durch den Franzosen Saint-Martin bekannt geworden, der 1823 Van besuchte. Ihm folgte der Deutsche Friedrich Eduard Schulz, der leider 1829 in der Nahe des Kelishin-Passes von Kurden ermordet wurde. Seine Aufzeichnungen konnten jedoch gerettet und veröffentlicht werden.

Auch der englische Ausgräber von Ninive, Austen Henry Layard, zeichnete in und um Van urartacische Inschriften auf. 1879/80 begannen die ersten Ausgrabungen am Halditempel auf Topprakale bei Van, der urartacischen Königsburg Rusa II. Sie wurden von Hormuzd Rassam für das British Museum durchgeführt. Die ersten grundlegenden Erforschungen des gesamten urartacischen Gebietes, auch auf russischem und iranischem Boden, führten die beiden Deutschen Waldemar Belck und C.F. Lehmann-Haupt auf Anregung Rudolf Virchows 1889-1899, verbunden mit Ausgrabungen in Van und Topprakale durch. Aus diesen Grabungen gelangten die ersten urartacischen Kunstgegenstände in die Museen von London, Berlin und Istanbul. Vor dem ersten Weltkrieg begannen auch russische Forscher wie Marr und Orbeli mit den Untersuchungen der urartacischen Kultur. Der Deutsche Johannes Friedrich schrieb 1933 eine «Einführung ins Urartacische».

Nach dem zweiten Weltkrieg wurde intensiv mit der Erforschung Urartus auf sowjetischem Gebiet begonnen mit den Grabungen in Karmir-Blur und Arinberd. Piotrovski, Djakonov, Oganessian, Melikishwili und Arutjunjan sind die führenden russischen und armenisch-russischen Forscher. Der Wiener Friedrich Wilhelm Koenig schuf 1955-57 das «Handbuch der chaldischen Inschriften» und der Amerikaner Warren C. Benedict die modernste urartacische Grammatik im Jahre 1958. Charles Burney und G.R.J. Lawson, sowie das British Institute for Archaeology in Ankara veröffentlichten 1957 und 1960 in «Anatolian Studies, VII und X» äußerst wichtige, topographische Studien und Pläne urartacischer Plätze in der Gegend des Van-Sees.

Um die Einordnung urartacischer Kunstdenkmäler und deren Interpretation haben sich in letzter Zeit verdient gemacht: R.D. Barnett in der Zeitschrift «Iraq», Ekrem Akurgal zuletzt in «Urartacische und Altiranische Kunstzentren», Ankara 1968, Maurits van Loon «Urartian Art», Istanbul 1966, B.B. Piotrovski «Urartu, The Kingdom of Van and its Art», London 1967, und Hans-Volkmar Herrmann «Die Kessel der orientalisierenden Zeit» in Olympische Forschungen VI, Berlin 1966. Grundlegende Werke sind ferner von Kurt Bittel «Grundzüge der Vor- und Frühgeschichte Kleasiens», Tübingen 1950 und Rudolf Naumann «Architektur Kleasiens», Tübingen 1955. Ueberblicke geben Thomas Beran in H. Schmoekel «Kulturgeschichte des Alten Orient», Stuttgart 1961 und Margarethe Riemenschneider in «Das Reich am Ararat», Heidelberg 1966.

In den letzten Jahren sind in der Türkei einige Ausgrabungen an urartacischen Plätzen durchgeführt worden und zwar durch Afif Erzen in Topprakale bei Van, durch Tahsin Oezgüc in Altintepe bei Erzincan, durch

dessen persönliches Ende ungewiss ist. Tuspa wird von den Assyriern belagert, es gelingt ihnen aber nicht, die Stadt zu erobern.

Auf Sardur III folgt eine neue urartäische Dynastie unter Rusa I (730-714) und ihm gelingt es, den Bestand Urartus wieder zu festigen. Er nimmt den Mannacern das Ostufer des Urmia-Sees ab und erobert Iranisch-Azerbaidjan, das heisst die Umgebung von Tabriz. Auch Mussassir wird nochmals urartäisch. Im Westen Urartus war das Reich der Phryger mit der Hauptstadt Gordion, 93 km westlich von Ankara, entstanden unter dem Mita von Muschki, dem Midas der klassischen griechischen Geschichte. Er war ebenfalls ein Gegner der Assyrier. Doch beiden Reichen, Phrygien und Urartu, waren ausser dem südlichen Feind Assyrien jetzt im Norden Gegner erwachsen, die später sowohl Phrygien als auch Urartu vernichten sollten, die Kimmerier und die Skythen. Es gelingt Rusa I, die Kimmerier vorerst noch einmal nach Westen und an die Schwarzmeerküste abzudraengen.

In Assyrien war aber gleichzeitig durch Umsturz auf Tiglatpileser III Sargon II (721-705) gefolgt. Im Westen führte Sargon zum ersten Mal die Juden ins Exil. Im Osten stösst er auf seinem achten Feldzug durch den Zagros, wohl über Qasr-i-Shirin-Sarpol-i-Zohab-Kermanshah-Bisutun-Kangavar, ins iranische Hochland vor. Die jüngst aufgefundenen Stelen bei Sarpol und bei Kangavar berichten über diesen Feldzug. Parsua und das Mannaeerland, beide mit Rusa I verbündet, werden von Sargon II unterworfen. Rusa I wird dann selbst von Sargon geschlagen, muss fliehen und begeht Selbstmord. Das Reich Urartu wird von Sargons Heeren gründlich verwüstet. Sargon II rühmt selbst die Werke Rusas, die blühenden Städte und Gärten, die Bewässerungssysteme und dann abschliessend sein eigenes Zerstörungswerk. Er war einer der greulichsten und blutrünstigsten Eroberer der Weltgeschichte.

Von dieser Verwüstung hat sich Urartu nicht wieder erholt. Auf seinem Rückzug nach Assyrien eroberte Sargon II auch die urartäische Provinz Mussassir und machte unermessliche Beute. Ein leider wieder verlorengegangenes, sehr wichtiges Steinrelief schilderte die Plünderung von Stadt und Tempel Mussassirs. Es wurde im Palast Sargon II in Khorsabad bei Ninive, nördlich Mossul gefunden, versank aber beim Abtransport auf dem Tigris.

Urartu versteht es, das Kernland um den Van-See vor den Kimmeriern und Skythen zu sichern. Kriege mit Assyrien finden nicht mehr statt, Urartu ist allerdings bis zur Bedeutungslosigkeit herabgesunken. Nur noch 15 Inschriften von rund 150 heute bekannten urartäischen Inschriften berichten von politischen Ereignissen oder Bauten, in der Zeit nach der zweiten grossen Niederlage unter Rusa I. Eine davon, aus Bastam bei Qara Ziaeddin zwischen Khoy und Maku, stammt als Tempelgründungsinschrift von Rusa II (680-654) und befindet sich im Archaeologischen Museum in Teheran.

Auf Rusa II folgen noch die uns bekannten urartäischen Herrscher Rusa III (654-640) und Sardur IV (640-620), dann ist Urartu von den Skythen zerschlagen. Die nächsten Nachrichten aus dem Gebiet des Van-Sees stammen aus achamenidischer Zeit und berichten, wie die Inschrift des Darius in Bisutun, von den Armeni, die mitunter, so in einer Inschrift in Persepolis, mit den Uraschtu gleichgesetzt werden. Zur Zeit des persischen Grossreiches der Achaemeniden sitzen in dem alten urartäischen Gebiet



ist der erste Koenig von Urartu, von dem eine Inschrift erhalten ist. Er gilt auch als Gründer der neuen Hauptstadt Tuspa, dem heutigen Van, in der Osttürkei. In der Folgezeit konnte Urartu seine Macht festigen und ausdehnen unter dem Koenig Ispuini (assyrisch Uschpina, 823-806), dem Sohn Sardurs.

Sein Sohn Menuas regierte dann bis 790 v.Chr. Er liess die Kelishin-Stele an der heutigen iranisch-irakischen Grenze zwischen Uschnuiyeh und Ruwandiz setzen, auf der er in urartaeischer und assyrischer Schrift von der Einnahme der Stadt Mussassir und der Errichtung eines Tempels für den urartaeischen Staatsgott Haldi berichtet. Mussassir wird nahe Ruwandiz gesucht, also schon tief im assyrischen Kernland gelegen. Es blieb bis 714 v.Chr. urartaeisch. Daran änderte auch der Feldzug des Assyrikerkoenigs Adadnirari III (809-782) nichts, der das Mannaeerland durchzog und sich rühmt, bis ans Kaspische Meer gelangt zu sein. Er kann Urartu nur im Südosten gestreift haben.

Zu dieser Zeit, am Ende des 8. Jahrhunderts v.Chr., reicht Urartu bis zum Euphrat im Westen, bis zum Sevan-oder Goektschay-See im Norden und bis zum Urmia-See im Südosten. Menuas liess am Taschtepe bei Miandub eine Inschrift anbringen, die von seiner Oberhoheit über das Mannaeerland berichtet.

Menuas Sohn, Argisti I (um 790-765), versuchte das Reich Urartu nach Osten und Südosten zu vergrössern. Er stiess nach Transkaukasien bis an den Kur vor und zog wiederholt gegen die Mannaeer, deren Gebiet dem Reich Urartu fest einzuverleiben ihm, wie man vermutet, aber nicht gelungen ist. Er kam jedoch ins Land Barsuai, das wohl identisch ist mit Parsua, südlich des Urmia-Sees im heutigen Iranisch-Kurdestan Station auf der Wanderung der Perser nach Fars.

auf der Wanderung der Perser nach Fars.

Unter Sardur III (765-733) erreichte Urartu seine grösste Ausdehnung, allerdings nur durch fortgesetzte Kämpfe. Er liess die nordöstlichste Inschrift bei Zachalu am Südostufer des Sevansee setzen, und von ihm stammt auch die Inschrift von Sequindel bei Varzaghan nördlich Tabriz. Sein hauptsächlicher Expansionswille richtet sich jedoch nach Westen, so nach Kommagene und Malatya. Den Sieg über den Koenig Chilaruwanda von Malatya verkündet die Inschrift von Izoli, die westlichste aller urartaeischen Inschriften, die 1836 von Helmut von Moltke, dem nachmaligen deutschen Generalfeldmarschall entdeckt wurde.

Sardur III erobert sogar Aleppo und dehnt schliesslich sein Reich bis an die Küsten des Mittelmeeres aus. Urartu umfasst damit ein Gebiet, das dem späteren Territorium Grossarmeniens im christlichen Mittelalter entspricht.

Doch dieser Bestand, durch Feuer und Schwert erobert und zusammengehalten, ist nur von kurzer Dauer. Im Jahre 745 v.Chr. besteigt Tiglatpileser III den Thron Assurs und er bereitet sogleich den Kampf gegen Sardur III durch Beseitigung der inneren Schwächen des Assyrierreichs vor. Dieser Kampf beginnt dann 743 v.Chr. und endet mit der Vernichtung Sardurs III,

## **Ur ar tüische Architektur and Kunst**

---

(Vortrag in der Universität Teheran, November 1968)

Das Koenigreich Urartu, von dessen Architektur- und Kunsthinterlassenschaften heute zu sprechen ist, nahm im 9. bis 7. Jahrhundert v. Chr. in Ostanatolien zeitweise eine so bedeutende Macht ein, dass selbst das Grossreich Assyrien trotz aller Bemühungen, Urartu zu zerstören, gezwungen war, die Existenz dieses Staates hinzunehmen.

Bereits im 13. Jahrhundert v. Chr. taucht der Name Urartu, in abgeanderter Form als «Uruatri» in assyrischen Quellen auf und zwar als Bezeichnung eines der Nairi-Laender im Norden von Assyrien, gegen die Salmanassar I (1273 - 1244) kaempfte. Diese Nairi-Laender sind zu jener Zeit Stammfürstentümer im armenischen und westiranischen Bergland und stellen noch kein geeintes Reich dar. Sie waren Assur gegenüber meist tributpflichtig und in assyrischen Quellen wird die hohe Qualitaet der Pferde, besonders der westiranischen Gebiete, hervorgehoben, die als Tribut nach Assyrien kamen.

Im 9. Jahrhundert waren diese Nairi-Laender bereits so geeint, dass der Assyrerkoenig Salmanassar III (8583-824), auf erheblichen Widerstand stiess, als er die Kriege gegen den Norden wieder aufnimmt und das Reich der Manaeer südoestlich des Urmiasees, also das Gebiet von Hasanlu über Ziwiye bis zum Zendan-i-Suleiman, bekriegt, und als er bis zum Tigristunnel im Westen zieht. Die Nairi-Laender hatten sich unter einem Koenig Arame geeint. Salmanassar kann zwar noch einmal die Laender verwüsten und die Hauptstadt Arames, Arzaskun nordwestlich des Vansees, zerstören, aber er kann die Nairi-Laender nicht voellig vernichten, wie es noch seine Vorgaenger vermochten.

Im Jahre 832 laesst Salmanassar nochmals die Nairi-Laender durch seinen General Dajanassur angreifen, doch scheitert dieser Versuch am starken Widerstand der Laender unter ihrem Koenig Sardur I, assyrisch Scheduri. Sardur